

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت صافیة قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءالله مراد این حاصل شود و مرام آن واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افئدة منیره است از دلالات این و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه حکیم الهی میگوید
سوی آن دلبر نپوید هیچکس با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچکس با پیرهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

چه جای پیراهن که وجود حجاب میشود و غیرت خود نقاب میگردد ادیب شیراز میگوید تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخی چنانچه یعقوب حبّ اگر هوّیه قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفحات طیّبه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجنانان در عین وصال میآرمد شوق لقا و ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بجنت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای واسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فنای احد اخذ میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب برنیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید

بوی جان میآید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان و پس در

ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است بلی حقّه لؤلؤ بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبولتر آید و مطبوعتر باشد که قوّت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از بی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوّتی بگشاید

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سرّ آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوّت بازوی دوست ای شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را نرهتی از آرایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که مدینه جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات دواسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم منت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان الله نسیم حبّ برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمه بدیع ساز نمود عشاق بادیه هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجاج در پریدن آمد اسرافیل حیات متحریر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد

بس کنم دلبر درآمد در خطاب

گوش کن و الله اعلم بالصواب

این زمان جان از تنم آمد برون

گویدم کانا الیه راجعون

این سند از [کتابخانه مراجع یهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۱۷ مه ۲۰۲۳، ساعت ۵:۰۰ بعد از ظهر